

بسم الله الرحمن الرحيم

مجموعه جزوات مصباح (۱۰)

بخشی از کتاب ارزشمند «نگاهی گذرا به نظریه ولایت فقیه»

اثر علامه مرحوم **محمدتقی مصباح یزدی (ره)**

تدوین : اندیشکده امام صادق علیه السلام

draghili.blog.ir

Sapp.ir/andishkade



ولایت فقیه و قانون اساسی

یکی از مسائلی که معمولاً در بحث ولایت مطلقه فقیه مطرح می شود مسأله رابطه ولایت فقیه با قانون اساسی است که در واقع به تبیین روشن تر قید «مطلقه» در ولایت مطلقه فقیه مربوط می شود و به همین دلیل منطقاً باید در همان قسمت قبلی که بحث ولایت مطلقه را طرح کردیم ذکر می شد اما به لحاظ تأکید خاصی که بعضاً روی این مسأله می شود و احیاناً افراد، بیشتر از این ناحیه دچار شبهه می شوند و برایشان جای سؤال است لذا بهتر دیدیم آن را بصورت جداگانه مطرح کنیم. سؤالی که در این رابطه طرح می شود ممکن است با تعابیر مختلفی بیان گردد ولی در واقع، روح و حقیقت همه این تعابیر یک چیز و یک سؤال بیشتر نیست. در این جا برای نمونه به برخی از متداول ترین گونه های طرح این پرسش اشاره می کنیم:

* آیا ولایت فقیه در محدوده قانون اساسی عمل می کند یا فراتر از آن هم می رود؟

* آیا ولایت فقیه فوق قانون اساسی است؟

* آیا قانون اساسی حاکم بر ولایت فقیه است یا ولایت فقیه حاکم بر قانون اساسی است؟

* آیا ولی فقیه می تواند از وظایف و اختیاراتی که در قانون اساسی برای او معین شده تخطی نماید؟

* آیا ولایت فقیه فوق قانون اساسی مدون است یا قانون اساسی فوق ولایت فقیه است؟

* آیا اختیاراتی که در قانون اساسی (عمدتاً در اصل ۱۱۰) برای ولی فقیه بر شمرده شده احصایی است یا تمثیلی؟

همان طور که گفتیم همه این تعابیر در واقع یک سؤال بیشتر نیست و به تبیین «رابطه ولایت فقیه و قانون اساسی» باز می گردد و بحثی که ذیلاً خواهد آمد پاسخ آنها را روشن خواهد کرد. البته باید توجه داشته باشیم که نظیر سایر بحث های این کتاب، در این بحث هم سعی شده ضمن آن که مطالب از اتقان و استحکام علمی لازم برخوردار باشند اما تا آن جا که ممکن است با تعابیری نسبتاً ساده بیان شوند تا برای عموم قابل فهم باشد و از به کار بردن اصطلاحات فنی و طرح بحث در یک قالب تخصصی پیچیده و آکادمیک خودداری شده است.

اولاً باید توجه داشت که اگر در ذهن کسی این معنا باشد که بر ولایت فقیه هیچ قانون و ضابطه ای حاکم نیست و منظور از فوق قانون بودن این باشد که اصلاً قانون، خود ولی فقیه است و ولی فقیه هر کاری بخواهد می کند و هیچ قانونی نمی تواند او را محدود کند و مطلقه بودن ولایت فقیه هم به همین معناست که ولی فقیه ملزم به رعایت هیچ حدّ و حصری نیست، در این صورت باید بگوییم این تصور قطعاً و صددرصد باطل و غلط است. در بحث پیش هم اشاره کردیم که ولی فقیه ملزم و مکلف است که در چارچوب ضوابط و احکام اسلامی عمل کند و اصلاً هدف از تشکیل حکومت ولایی، اجرای احکام اسلامی است و اگر ولی فقیه حتی یک مورد هم عمداً و از روی علم، بر خلاف احکام اسلام و مصالح جامعه اسلامی عمل کند و از آن تخطی نماید خودبخود از ولایت و رهبری عزل می شود و ما در اسلام چنین ولی فقیه‌ای نداریم که فوق هر قانونی بوده و قانون، اراده او باشد.

اما اگر همان طور که از توضیح ابتدای بحث روشن شد منظور قوانین موضوعه باشد که قانون اساسی از جمله آنهاست، برای پاسخ به این سؤال باید نقطه آغازین بحث را ملاک مشروعیت قانون قرار دهیم و این که اصولاً به چه دلیل رعایت یک قانون و عمل به آن بر ما لازم است؟ و آیا هر قانونی به صرف این که «قانون» است ما ملزم به پذیرفتن و تن دادن به آن هستیم؟

از خلال مباحث مختلفی که تاکنون در این کتاب داشته ایم اجمالاً روشن شده است که به نظر ما اعتبار یک قانون از ناحیه خدا و دین می آید؛ یعنی اگر یک قانون به نحوی از انحا از خدا و دین سرچشمه بگیرد اعتبار پیدا می کند و در غیر این صورت، آن قانون از نظر ما اعتباری نداشته و الزامی به رعایت آن نخواهیم داشت. بنابراین اگر قانونی را همه مردم یک کشور و حتی همه مردم دنیا هم به آن رأی بدهند ولی هیچ منشأ دینی و خدایی برای آن وجود نداشته باشد از نظر ما معتبر نیست و ما خود را ملزم و مکلف به رعایت آن نمی دانیم. این قاعده، در مورد قوانین کشور خودمان نیز جاری است. یعنی هر قانونی اعم از قانون اساسی یا قوانین مصوب مجلس شورای اسلامی و سایر قوانین اگر به طریقی تأیید و امضای دین و خدا را نداشته باشد از نظر ما هیچ اعتباری نداشته و در نتیجه هیچ الزامی را برای ما ایجاد نخواهد کرد؛ همان گونه که در مورد قانون اساسی و سایر قوانین زمان طاغوت نیز همین حکم وجود داشت و ما هیچ ارزش و اعتباری برای آنها قائل نبودیم.

بنابراین، قانون به خودی خود هیچ اعتباری ندارد حتی اگر همه مردم به آن رأی داده باشند. البته همان افرادی که رأی داده اند یک تعهد اخلاقی به لزوم رعایت آن دارند ولی آنهایی که رأی نداده اند هیچ تعهدی در قبال آن ندارند و آنها هم که رأی داده اند تنها تعهد اخلاقی دارند وگرنه تعهد شرعی و حقوقی حتی در مورد آنان نیز در کار نیست. البته این اجمال بحث است و تفصیل آن مربوط به مباحث فلسفه حقوق و فلسفه سیاست است و از محدوده و حوصله بحث فعلی ما خارج است. به هر حال با توجه به بحث ها و مطالب پیشین این کتاب، این مطلب روشن است که اگر ما قانون اساسی فعلی جمهوری اسلامی ایران را معتبر می دانیم نه به لحاظ این است که قانون اساسی یک کشور است و درصد زیادی از مردم هم به آن رأی داده اند بلکه به این دلیل است که این قانون اساسی به امضا و تأیید ولی فقیه رسیده و ولی فقیه کسی است که به اعتقاد ما منصوب از جانب امام زمان (علیه السلام) است و امام زمان (علیه السلام) نیز منصوب از جانب خداست و همان طور که حضرت در مقبوله عمر بن حنظله فرمود رد کردن حکم ولی فقیه رد کردن حکم امام معصوم است و رد کردن حکم امام معصوم نیز رد کردن حکم خداست. و اگر غیر از این باشد و امضا و تأیید ولی فقیه در کار نباشد قانون اساسی ارزش و اعتبار ذاتی برای ما ندارد. و اگر احیاناً بر پای بندی به آن به عنوان مظهر میثاق ملی تأکید می شود به جهت آن است که ولی فقیه به قانون اساسی مشروعیت بخشیده و مشروعیت، از ولی فقیه به قانون اساسی سرایت کرده نه آن که قانون اساسی به ولایت فقیه وجهه و اعتبار داده باشد. سابقاً هم اشاره کردیم که ولی فقیه، مشروعیت و ولایت خود را نه از رأی مردم بلکه از جانب خدای متعال و امام زمان (علیه السلام) دریافت کرده است و ریشه مسأله هم در این بود که یگانه مالک حقیقی جهان و انسان، خدای متعال است و هر گونه دخل و تصرفی باید به نحوی، مستقیم، یا غیر مستقیم با اذن و اجازه آن ذات متعال باشد.

پس آن چه را که ولی فقیه اجازه تصرف و اعمال ولایت در مورد آنها را دارد به موجب اذنی است که خدای متعال و امام زمان (علیه السلام) به او داده اند نه آن که به واسطه اختیاری باشد که قانون اساسی به او داده است چرا که قانون اساسی خود نیز مشروعیت و اعتبارش را از ولی فقیه کسب می کند.

اکنون از آن چه گفتیم روشن می شود که ولی فقیه، فوق قانون و حکم خدا نیست اما فوق قانون اساسی، با توضیحی که دادیم، هست و این فقیه است که حاکم بر قانون اساسی است نه آن که قانون اساسی حاکم بر ولایت فقیه باشد. و نیز روشن می شود که آن چه از وظایف و اختیارات در قانون اساسی برای ولی فقیه شمرده شده است تمثیلی، و نه احصایی، است. به این معنا که شمه ای از اهم وظایف و اختیارات ولی فقیه را که معمولاً مورد حاجت است بر شمرده است نه این که در مقام احصای تمامی آنها باشد. و به یک تعبیر هم می شود گفت این ها در واقع احصای وظایف و اختیارات ولی فقیه «در شرایط معمولی و عادی است» که حتی در همین موارد هم احیاناً رهبر نیازی پیدا نمی کند که از همه آنها استفاده کند. اما اگر فرضاً شرایط بحرانی و اضطراری در جامعه پیش بیاید ولی فقیه با استفاده از ولایت خود تصمیم هایی را می گیرد و کارهایی را انجام می دهد گر چه در قانون اساسی هم صراحتاً به آن

اشاره نشده باشد. البته از نظر خود اصول قانون اساسی هم، مقتضای مطلقه بودن ولایت فقیه که در متن قانون اساسی آمده همین است که وظایف و اختیاراتی که در قانون اساسی برای ولیّ فقیه شمرده شده است، تمثیلی، و نه احصایی، باشد زیرا در غیر این صورت قید «مطلقه» در متن قانون لغو خواهد بود؛ به خصوص اگر توجه کنیم که قید مطلقه را قانون گزار بعد از بازنگری قانون اساسی در سال ۶۷ به متن قانون اضافه کرده و تا قبل از آن نبوده است؛ که این مسأله می رساند که قانون گزار منظور خاصی از آوردن این قید داشته و آن نیز همین بوده که با این قید معلوم باشد که اختیارات ولیّ فقیه، منحصر و محدود در موارد ذکر شده در این قانون نیست و این موارد مربوط به شرایط عادی است ولی در شرایط خاص و به هنگام لزوم، ولیّ فقیه می تواند بر اساس ولایت مطلقه ای که دارد اقدام مقتضی را انجام دهد.

در عملکرد حضرت امام خمینی(رحمه الله) نیز شواهدی بر این مطلب که محدوده ولایت فقیه منحصر به آن چه در قانون اساسی آمده نیست، وجود دارد. مثلاً دستور تشکیل مجمع تشخیص مصلحت نظام و دخالت آن در امر قانون گذاری، چیزی بود که در قانون اساسی آن زمان وجود نداشت و طبق قانون اساسی از اختیارات رهبر و ولیّ فقیه نبود اما حضرت امام(ره) بر اساس ولایت مطلقه آن را انجام دادند. و یا در هیچ قانونی به شورایی بنام «شورای عالی انقلاب فرهنگی» و ترکیب و تعداد اعضا و مسائل مربوط به آن اشاره نشده بود اما امام خمینی(رحمه الله) باز هم با بهره گیری از ولایت مطلقه فقیه دستور تشکیل این شورا را صادر و ترکیب و اعضای آن را معین نمودند. همچنین در هیچ قانونی به تشکیل دادگاهی به نام دادگاه ویژه روحانیت اشاره نشده بود اما به فرمان حضرت امام(ره) این کار انجام گرفت. و یا آن چه در مورد رئیس جمهور در قانون اساسی آمده این است که رهبر، رأی مردم را در مورد رئیس جمهور تنفیذ می کند؛ یعنی هر چه مردم رأی دادند حجت است و رهبر فقط امضا می کند. اما امام خمینی(رحمه الله) در مورد رئیس جمهوری که مردم انتخاب کردند در حکم ریاست جمهوری او نوشتند من ایشان را نصب می کنم. (۱) و این حرکت امام برخلاف آن چیزی بود که در قانون اساسی آمده است زیرا در قانون نیامده که رهبر، رئیس جمهور را نصب می کند. و گذشته از همه اینها حضرت امام قدس سرّه همان گونه که در سخنرانی ها و همچنین نوشته های ایشان وجود دارد از نظر تئوری قائل به ولایت مطلقه فقیه بودند؛ به این معنا که فقیه در چارچوب و محدوده ضوابط شرع مقدس اسلام و بر اساس مصالح جامعه اسلامی می تواند در هر امری که لازمه اداره حکومت است در صورت نیاز تصمیم بگیرد و عمل کند. و قبلاً نیز اشاره کردیم که مقتضای ادله ای که ولایت فقیه را اثبات می کنند نیز اطلاق ولایت فقیه است و هیچ آیه و روایت و دلیل و برهانی بر محدودیت ولایت فقیه در چارچوب قانون اساسی و قوانین موضوعه و برهانی وجود ندارد.

(۱). صحیفه نور، ج ۱۵، ص ۷۶.

برای دریافت فایل های مصباح به وبگاه و کانال اندیشکده امام صادق علیه السلام بیاید.

sapp.ir/andishkade

draghili.blog.ir